

داستان ترکنازان هند

روشنگر راستی گفتار خویش شمرده اند بیشتر زهنمون
 این است که تختین جنبش سبکتگین همانگونه از شمار ترکنا
 بوده زیرا که او در جنبش تختین تا مدتان را تاخت کسی
 برابرش پدیدار نه گشت و گواہ استوار تر این است
 که در جنبش دوم سبکتگین آن هر دو شهریار بر سر خاک
 هم بهم برخوردند نه در جنبش تختین باری چون سبکتگین
 بفرین رسید پایتخت بلند او گزارش یافت که
 جیپال و قش پیمان شکنی برافراشته سیگوید تا سبکتگین
 گروهی او را بلاهور نفرستد او کسان او را از بند رها
 نخواهد کرد و با آنکه گروه چتری که در دربار بدست چپ
 او می نشیند او را بکردار ناستوده نکوبیده اند و بدو چپ
 پیمان شکنی را باو وانموده باز همراهی گروه برهمنان
 را که بدست راست او می نشیند برگزیده و اندر

عزرنویان سبکتگین

آنها را کار بسته و ایشان بدو چنان باز نموده اند که دیگر
 باره آمدن سبکتگین بسوی هندوستان از کارهای
 ناشدنی ست پس آن مایه زر درین هنگام که شهرها
 از مادیورست بکشان او چرا باید داد سبکتگین در
 دم بالشکر از عزرنین بیرون شد و آوازده جنش او
 بگوش جیپان رسید و او خود را دوباره بسته بند سبکت
 دید و برهنائی برهنان نامه با بسوی راجگان هند
 روان ساخت و ایشان را چنین آگهانید که اگر این
 بار پای پنجابیان از یورش لشکر عزرنین از پیش بفرود
 دیگر باره برخاستن ایشان دشوارست و بفرود است
 که پس از آن چیزی نیست که ماو لشکر بیگانه را بسوی
 شما بفرستد و چندان نخواهد گزشت که چون لائیز
 همه کشوران شما را نیز فرو بگیرند این سخنان

داستان ترکنازانِ هند

در دهامی راجپوتان کارگر افتاد و رگِ هم‌کشی در تنهای
 شان به جنبش درآمد پس همه رایان برینِ هندستان
 و راجگانِ دلی و اجمیر و کانور و غنوج از زر و لشکر
 هر چه توانستند فراهم نموده یکصد هزار سوار و پیاده
 با سامان فراوان بیاری جیپال فرستادند و پاره‌خو
 نیز آمدند گویند آن دو لشکر در کنار لغان یکدیگر
 رسیدند بکنین بر پشت فراز شده پهنای آن دریا
 بیکران را پکشتی ویدگان دور بین چمید و چون از
 نی لشکر خویش که بیش از هشت هزار نبود اندیش
 نمود لرزه در نهادش افتاد مگر خود را نباخت و برسی
 خود راه نهاد سران سپاه را پیش خود بخواند و پس
 از دلاسانی آنها از فرخنده گی فرچال با بیگانه کیشان چه
 زین جهان و چه در آنگهان همه را نوید فیروزی نیرد

غزنویان سبکتکین

به پیمان آنکه تخت پائند سوار بجنگ پیش روند و تا
 اسبهای ایشان میخواهند خسته شوند پائند سوار تازه دم
 دیگر به پهنه کارزار تازند و پائند نخستین اسبهایشان
 را آرام دهند و بر همین رفتار کار کنند تا پسای پائند
 نخستین باز رسد سرداران رزمسازی سبکتکین را پسندند
 و چون روه جنگ از هر دو سوی آراسته شد چند
 دست از سپاه همچنان کردند و اندک هنگام میرا رشته
 پیوستگی سپاه هند و از هم گشت و پشت راجگان
 بهم در شکست که بناگاه همگی لشکر بفرمان سبکتکین
 یکبارگی یورش بردند و دشمن را گریزانیده تا نیلاب
 و نبال شان تاختند و از خونریزی و کشتار سرمونی
 فرو گزار نکردند و کشورهای پشاور و لغمان تا کنان
 نیلاب افروده شد پس سبکتکین یکی از سرداران خود را

داستان ترک‌تازانِ هند

بازو هزار سوار بر آن سرزمین گماشت و گروه افغانان
 و خلیج را که دشت نشینان آن سامان بودند برای آنکه
 سازشی نکنند و شورش برپا نمایند بنوکری گرفته بهره
 خود بغزنین برد پس از آن تا زنده بود دیگر هبند
 ساخت و بکارزار سرکشان خراسان و جا بلای دیگر
 میپرداخت و چون کارهای آرزوهای او بداستان
 هند بستگی ندارد و همه در داستان ایران قمر هم
 شده است درینجا بیش ازین نوشته نمیشود که چون سکتکین
 باهنگ یاری نوح سامانی و ورا نداشتن دشمنان
 او همچون فایق و ابوطی سیمکار که خانه زادان او و
 گردن نیک شناسی افراخته بودند لشکر خراسان کشید
 و بدخواهان خاندان سامانی را پایمال کرد نوح سکتکین
 را بفرنام امیر ناصرالدین و پسرش محمود را بفرنام

امیر سعید الدوله سرافراز فرمود و پس از آن محمود بخارا
و سبکتگین بغزنین فرمان رانند تا در سال سی ^{۳۸۷} و _{۹۹۷}
سد و هشتاد و هفت تازی و نهد و نود و هفت تازی
که سبکتگین پس از بیت سال پادشاهی در گزشت و
پسرش اسماعیل شاه بغزنین گشت

در پادشاهی اسماعیل

فزیسنده گان خاور و باختر در باره سرگزشت اسماعیل
به ویژه روزگار پادشاهی در میان یکدیگر هم بیکدی
همراهی نه نموده اند بیشتر آنان او را در شمار پادشاهان
نیز نیاموده اند تا سال فرمان فرمائی او چه رسد
و پاره از انیان چند ماه و برخی سه یا چهار سال

داستان ترکنازانِ هند

میدانند مگر چنانچه از پیروی بدست می آید چیزیکه روی
 داده. این است که سبکتگین اسماعیل را نشین ساخت زیرا
 که بزرگانِ غزنین او را بفرمان پدرش تخت برداشتنند
 و از روی نوشته که محمود پس از تخت نشستن اسماعیل
 باو فرستاد نیز همان هویدا میگردد چه در آن میگارد
 که پدر هم که ترا جای نشین خود ساخت از رگه در روی
 راه میان من و تختگاه بود و اندیشه نمود که مبادا تا
 رسیدن من بفرزین از دست برو بداندیشان شده
 بندوبست شهر بکوریده گی گراید و گنجینهائی که فراهم
 آورده رنجای بیشمارست یکباره از دست برود
 پس درین سخن نیست که سبکتگین اسماعیل را نشین
 نمود ساخته مگر این را نمیتوان گفت که آیا اندیشه او
 همان بود که محمود سروده یا آنکه چون سبکتگین

مرد وادگری بود تحتِ تغزین یا با اسماعیل از آن روی که
 دخترزاده البتکین بود روا شمرده نه محمود و این نیز
 دشوار است که برستی بتوان گفت چند سال پادشاهی کرد
 چه بیشتر نویسندگان خاور و باختر مرگ سکتکین و بر
 تحت نشستن محمود را در یکسال یاد کرده اند و چون
 بسیارش خرد این راه نودیبه پیشود چنان میناید که
 باید آغاز نامه نگاری محمود با اسماعیل که ششگانه پدر را گرفت
 و لشکر کشی او از خراسان بغزین در درون یک سال
 انجام یافته باشد پس محمود چنانکه در داستانها بنگارش
 پزیرفته اسماعیل را گرفت و در سال سید و $\frac{۳۸۷}{۹۹۴}$
 هشتاد و هفت تازی و نهد و نود و هفت قرگی پای
 بر تحت تغزین نهاد

داستان ترک‌تازان هند

در شهر پاری محمود

در اینکه پادشاه بزرگواری بوده هیچ سخنی نیست مگر آنکه
 را که همه نویسندگان در باره او نوشته‌اند اگر نگاه کنیم
 شگفت‌انگیز درون خوانندگان خواهد شد چه گروهی او را
 کفرک و کنجوس شمرده‌اند بدست‌آورند اینکه از آنجایی
 به پیمان انجام شاهنامه فردوسی را نوید داده بود پیش
 از بخش شازده‌میین ندا و برخی او را دارای دهن بلند
 و بخشش ارجمند دانسته می‌گویند در روزگار او بازاء
 دانش بدان فراخی روانی یافت که فرزندان بزرگیتی در
 گاه او پیدا شدند و در آبادی جهان آنایه خواستهمند
 بود که نغمین در روزگار او نخستین شهر روی زمین
 شد پاره گفته‌اند خوش آمد دوست بود و هیچکس در
 درگاه او خراز را در پیشینه بجایگاه بلند نتوانستی رسید

و ستایشهای عنصری را که وگیدان سیمین و زرین در
 آتش پرخانه میداشت برآستی گفتار خود گواه آورده
 میگویند که مانند فردوسی فرزانه را عنصری برتری
 نداد از آزردی که او مانند عنصری زبان چالپوی شدت
 ازینوی برآستی پیوسته که مایه کار نغمه دون آنچه
 بفردوسی زبان داده بود بدآموزی دستور او حسن بیندی
 بود بدینگونه که پس از گذراندن شاهنامه محمود فرمود
 که فردوسی را بدانچه نوید داده شده سرافراز نمایند و چون
 چون با او میانۀ نداشت گزارش نمود که آنمایه زربسی
 که در همه زندگی خود سد یک آنرا یک جا ندیده نمیوان
 داد به بیم آنکه مبادا از زور خوشی بیرون و محمود آنرا
 پسندیده سخت یک بخش آنرا فرمان داد و پس
 از آنکه سرزنشهای مردم بگوشش رسید به بدولی حسن

داستانِ ترک‌تارانِ هند

پتی بروه از گروه پشیمان شد چنانچه همان مایه که فرموده
 بود ترو فرودسی روانه نمود مگر آن هنگامی رسید که
 مرده او را از خانه بگورستان می‌بروند نیز در سرگزشتها
 که از او نشان میدهند می‌نگارند که پیره زنی خراسانی
 ترو او بنالش آمد که پسر نو جوان مرا که با کلاسی بازرگانی
 از غزنین بخراسان می‌آمد راهزنان بلوچ که در نزدیک
 آن راهها برای زدن کاروانها در استواری بست
 آورده اند کشته هر چه داشت بتاراج بروند بفریاد من تب
 و داد من بده محمود پانچ داد که این از آن روی
 دست داده که آنجا نگاه از تنگگاه من بسیار دور افتاده
 زن گفت باندازه کشور بدست باید گرفت که نگهبانی
 آن بتوان کرد محمود از شنیدن این سخن چنان بهم برآید
 که نگرندگان چنین دانستند که بیگان بگوشمال می

فرمان خواهد رفت گردیده شد که خشم محمود بر خودش به
چنانکه از جای برخواست تا چند دسته سوار برای
نگاهبانی آن راهها برنگاشت

همچنین بسیاری نوشته اند که دلش در کیش محبتی
استوار و در پاس آئین های آن پایدار بود و از
دیرباز آرزوی پادشاهی از آرزوی داشت که بتواند
با بیگانگان بجنگد و آن کیش را در کشور های آنها پهن
کند و پریش یزدان را بگونه محمیان روانی دهد
و از همین بود که القادر بالله خلیفه آن روزگار
بغداد فرجامهای گرانبهای پادشاهی باو فرستاد و او
فرامهای امین الملک امین الدوله سلطان محمود داد
برخی نیز چنین نوشته اند که در همه جنگهای سبکتگین
بر جسیال چهره گشت محمود سردار بزرگ لشکر

داستان ترک‌تازان هند

بود و چون یک دو جنگ به‌راهی پدر با هندوان
 بی‌ازمود و آن‌گونه پیلان تاور که بنجواب هم ندیده
 بود و آن پایه گنجهای سیم و زر که بسی بیشتر از
 گنجایش زانغری او می‌نمود بدست او و پدرش درآمد
 دلش باندیشه تاخت و تاز هند از دست رفت
 و در بدست آوردن سودهای جهانی هیچ نکته چرب‌تر
 از تاختن بر هند ندیده پس از آن در این آرزو بسر
 میبرد تا بکسکین برد و چون پای بر تخت
 شهرپاری نشود گسترده کیش محمدی را بهانه ساخت
 و آن را میانه‌ی آراسه پیش برد آرمانهای دیرینه
 خود ساخت پس کارزار بیگانه کیش را دست‌آور
 یافتن پهلای کوه پیکر و گنجهای زر و گوهر نمود هر سال
 هندوستان تاخت

اکنون برابر گفته همه داستان سرایان که در خواب
 محمود نوشته اند باید ما اورا هم در دادگری و خداپسندی
 یگانه روزگار شمریم و هم در خوشنوازی و یغماگری
 بیستای گاه خود یا گونه سخن را گردانیده بگوئیم نشاء
 بنگاه شناختهای بود که دشمنان یکدیگر بودند پس
 بهتر همین است که چشم از خوی او پیشیم و بنگارش
 کارهای او بگوئیم و بگوئیم که چون محمود از رهگذر
 اسماعیل بیاسود روی برو نمود و چنانکه در داستان
 ایران نگارش پذیرفت کارهای خراسان را انجام
 داد پس ازان در درازنای سی و چهار یا پنج
 سال پادشاهی خود هفده بار هندوستان یورش
 برد اگرچه بجز یک یا دو همه آنها بکامیابی برخوردند
 مگر بسیاری از آنها همچنان فیروزمانده انجام یافتند

دانشان ترکنازانِ هند

که شایسته نگارش اند و ز پیدیده آنتست که از همه نشان
 یاد شود تا هر یک از آنها در بهای خود شناخته گردد که
 بر چه گونه بود برای سزا دادن سرکشان برای ناخت و
 تازی برای لشکر کشی و کشورستانی و گرنه چنان خواهد
 نمود که محمود خاکِ هند را گرسیر خود ساخته بود و سبیل
 که از رهگذر خراسان و ترکستان دلتش آسوده بود بدین
 سوی جنبش می نمود و بیاز سچه دستی نیز بتالیج آذسانان
 می کشود و اگر چه پایه یورشهای او را ده یا دوازده
 یاد کرده اند مگر شاید ایشان برخی از آنها را بچیز نرفته اند
 و از همین روی میان تنگنوی آنها چنانکه میان
 شماره آنها جدائی افتاده

سپارش خامه گزارش پورشها
 محمود را بکشورستانِ هند

یورش نخستین

چون محمود دادیاران و سپه فرمندی خراسان و بلخ را بدست گرفت بیستان تاخت و خلیف پور احمد فرمانده استجرا را فرمان بر خویش ساخت و بقرنین باز آمد و در همان سال که سی سد و نود تازی و پاپان نهد و ^{۲۹۰} _{۹۹۹} بود و نیز منگی بود روسی بندوستان نهاد و نری چند گرفته بتمنگاه خود برگشت در آن میان ایک خان که بازمانده سامانیان را برانداخته بخت بخارا دست یافته بود بهریم انکه مبادا محمود آهنگ او کند پیام بری بد و فرستاده شادمانی خود را بپادشاهی فرما بنگاه او در کشور خراسان و انمود ساخت محمود نیز با او بشمار یگانگی را استوار ساخته دخت او را خواستگاری کرد ایک خان آنرا پذیرفته رشتہ یگانگی شان بناسد

داستان ترکنازان هند

پیوند تازه توانی بی اندازه پیدا نمود و باز پس از چندی

بشمیر پیکار بریده شد

یورش دومین

در ماه دهم سال سید و نود و یک تازی باز با دهم
 $\frac{۳۹۲}{۱-۵}$ سوار آهنگ هندوستان نمود و در روز ^{شنبه} دوشنبه

$\frac{۱۰۰۰}{۴-۵}$ هشتم نختین ماه سال سید و نود و دو تازی که پنجم
 هشتمین ماه سال یک هزار و یک فرنگی بود در پشاور بجای

که دوازده هزار سوار و سی هزار پیاده و سید زبیر
 پیل همراه داشت بر خورد جنگ درگیر شد بر دو گروه

بهم در آورفتند و از هر سوی کوشش شایسته هویدا
 گشت سرانجام چند هزار تن از هندوان کشته شدند

و جیپال با چاره تن از پسران و خوبش گرفتار
 شد محمود از پشاور بشهر پتنده که در این گاه نیر

غزنویان محمود

فرمان راجه پتیاله است تاخت و آنجا را یغما نمود و خوا
 سردوان بدست آورد جیپال را به پیمان دادن
 باج زنهار بخشیده با گرفتاران دیگر از بند رها نمود از
 بزرگان افغان هر کدام کج باخت بودند بکشت و هر کدام
 برستی پانهاوه فرمانبر بودند بچاکری گرفته در آغاز بها
 فیروزمندان روی بغزین نهاد

جیپال پس از بازگشت محمود خود را بر توده آتش
 بسوزانید و تحت خود را بفرزند خویش اندپال داد
 گویند در آئین هندوان آن روزگار کسی که دوبار بدست
 پادشاه بیگانه گرفتار میشد دیگر شایسته پادشاهی نیست
 بود

یورش سومین

۳۹۵

در سال سید و نود و پنج تازی و یک هزار و ۱۰۰

داستان ترکنازانِ هند

چهار فرنگی محمود باز سر باره ترکنازی را بسوی هند برگردانند
 چنین مینماید که جنش انگیز این بار محمود آن بوده که راج
 پهننده که بهی راو نام داشت و با جزار لاهور و در
 یورش گذشته از دستبرد محمود همین بجان رهسالی
 یافته بود از داون آنچه باو می افتاد سر باز زد و انتیال
 چگونگی را بمحمود نوشت و آگهی داد که او در بهاتنه که در
 استواریت نشسته کسی را بپذیر نمی شمرد محمود از ملتانی
 گذشته پائین آن شهر فرود آمد پس از دو سه روز کار
 سخت شکست بشکر هند و افتاد بهی راو باندرون سو
 درآمد محمود آزا گرد گرفت و به انباشتن کند فرمان
 داد و چون نزدیک شد که بنگ و خاک پر گردو کا
 بر بهی راو تنگ شد لشکر خود را بیرون فرستاد و
 خود شبشب از در با گروهی از نزدیکان بارگاه بیرون

غزنویان محمود

رفتہ یکی از بیٹھانیکہ کنارہ آب سند بود پناہ برد
 محمود چند تن از جنگجویان سپاہ را دہبال او روان ^{خستہ}
 ایشان باو رسیدند او چون از ہمہ سوی راہ گریز را
 بر خود بستہ دید خود را بدست خود کشت لشکریان
 سر او را نزد محمود آوردند کشورش بہ پنجاب افتروشد
 دولت و ہشتاد پیل با گنجینہ و بندہ بسیار بدست
 محمود آمدہ بغزنین بازگشت

یورش چہارم

در سال سیصد و نود و شش تازی و بکنرا ^{۳۹۶}
 پنج فرنگی محمود باہنگ گرفتن ملتان روی براہ ^{۱۰۰۵}
 نہاد مایہ این ستونہ آن شد کہ در سال گزشتہ
 ہنگامسکہ محمود کرد دیوار بہاتنہ بود از ابوالفتح داد
 کہ در ملتان ہم خودش و ہم پدرش نصیر و ہم نیش

داستان ترکمانان هند

شیخ حمید دست نشاندۀ خانۀ نغزین بودند کارهای ناشایست
 سرزد که آتش خشم محمود افروخت شد مگردان هنگام
 رومی خود نیاورده بغزین شد و سال دیگر از بیچار
 آهنگ گوشمال او نمود در پشاور به لشکر اندپال
 بر خورد اندپال بیک کارزار شکست خورده به کشمیر
 گریخت بر سر این جنگ دو گونه سخن گفته شده یکی
 آنکه چون ابوالفتح از آهنگ محمود آگاه شد از اندپال
 یاری خواست و او پذیرفته لشکری بر سر راه محمود روان
 پشاور ساخت محمود آن لشکر را شکست رومی به
 اندپال نهاد و چون لشکر محمود بیخوره که در کنای
 آب چناب و بنر ویکی وزیر آباد است رسید اندپال
 پراسان گشته بسوی کشمیر گریخت دیگر آنکه چون محمود
 از سدابۀ رفت اندمال بدگمان شده در پشاور محمود را

غزنویان محمود

پیشباز نموده و شکست خورده بکشمیر گریخت مگر در پیرا
 رفتن محمود و سر راه گرفتن اندپال بر او در پیشاور سختی
 نیت پس از آنکه اندپال بکشمیر گریخت محمود
 او را دنبال نکرده روی بسوی نهاد که آهنگ نموده
 بود و از راه بهنده بلتان رسیده آنجا در میان گرفت
 پس از یک هفته ابوالفتح زینهار خواست و بداد
 گناهیگاری و دوچندان باج که هر ساله میداد گردن نهاد
 محمود پذیرفت و شاید جز این هم چاره نداشت
 زیرا که در همان گاه پیکری از ارسلان جاوید که محمود
 بر هرات گماشته بود فرارسید و بنامه محمود را آگه‌نید
 که لشکر ایک خان بسرداری سیادت تکین بخراسان
 آمد جعفر تکین از سرکار ایک بدارونگی بلخ نامزد گردید
 بیشتر بزرگان خراسان چشم سلطان را دور دیده بفرمان

داستانِ ترکنازانِ ہند

ایک گون نہادہ اند محمود کہ این آگہی یافت پویش
 ابو اسحاق داود لودھی را پذیرفت و ناپنجاری انندیال
 را نیز در دل گزاشته کاروبار بہتندہ را بسکیال کہ برآ
 زادہ بود و در نیشاپور بدست ابوعلی سیجورکیش مجری
 پذیرفتہ بود سپرد و خود بغزنین رفتہ لشکر ایک خازا
 شکست و ایک را بالشکرش بدانسوی رود بکتر تارانیہ
 بغزنین برگشت

در ہمان روزہا کہ بکارزار ایک می پرداخت آگہی رسید
 کہ سکیال کہ اورا آسار مینامیدند سر از فرمان بازداشت
 محمود از ہانجا گروہی را از سرداران کہ در آسامان تبول
 در جاگیر داشتند بالشکری برای سزا دادن او پیش
 فرستادہ خود نیز بدنبال روان گردید مگر پیش از آنکہ
 بنجا کہ ہند درآید اورا دستگیر ساختہ نزد محمود آوردند

محمود گنہگاری سنگینی از او گرفته اورا شکنجین کنجور سپرد
و او در بند بود تا بمرد پس محمود آنسال را بقرنین فتنه
بیامید

ستونہ پنجم

در سال سیصد و نود و نہ تازی و یکہزار و ۳۹۹
۱۰۰۸ ہشت فزنی محمود چون دامن کشور خود را از گرد پشیزی
شکر ایک یکبارہ پاکیزہ ساخته بود اندیشہ کینہ جوئی آن
خیرہ گی کہ از اندپال ہنگام کینر ابوالفتح در پشاور اسکا
شدہ بود سر از گوشہ دروش برزد نونان بہار بود
کہ لشکرش را فراہم آورہ آہنگ او نمود از آنوی
اندپال نیز از ہمان روز کہ بر در پشاور از قشار شکر
محمود بکشمیر گریخت ہمیشہ دست و پای خود را فراہم داشتہ
بیدار پرامون خود و ہشیار جنبشہای محمود مید اگرچہ

داستان ترکنازان هند

شنید که محمود بی آنکه با او از دور سززش درآید نغمین
 رفت مگر چون بنجوبی میدانست که آن کرد رنجشیکه آن
 رفتار گزشته او بر رخسار دل محمود نشسته بی شست و شوی
 دست کینه خواهی دور نخواهد شد می بر بستر آسایش لغت
 و یکدم از کوشش گردآوری ساز سپاه و سامان جنگ
 نیاسود ایچیان چرب زبان براجگان دور و نزدیک
 روانه داشت و همه را یاد داده بود تا چون بدرگاه آنان
 رسیدند زبانها ریختند و دلهای بزرگ و کوچک مردمان
 آنها را بر شمنی محمدیان غزنین برانگیختند و چنان دست
 جنبانیده همه را آماده کار ساختند که سپاه بسیاری از
 هر سوی گردآمد گنج فراوانی از مردمان کیش پرور شهری و
 روستائی فراهم گردید و لشکر انبوهی با پول بی اندازه و
 هرگونه ساز و سامان نیازیده اردوی گرانی بسرکردگی راجگان

غزنویان محمود

دلی اجمیر گوالیار کالنجر اوجین و غنوج بجنیش و غیره
 در لاهور باندپال پیوستند و از آنجا همه باهم روی
 براه نهادند و پیشاور بر سر راه محمود نشستند محمود با سپاه
 خود برابر آن لشکر بیکران فرود آمد و چون بر پشته
 فراز شده آن دریای پهناور را بدید چاره کار را بر آن
 هیچ ندید که فرمود تا کنده گودی پیرامون سپاهش کند
 و سپاه را از رفت و آمد بیرون آن بازداشت گویند
 محمود با آنکه از فرونی مردان دشمن و کمی سپاه بختین
 در نهاد کار خود فرومانده بود باز سر اسیر نگشت و
 جز از نگاهبانی اردویی خود تا چهل روز هیچ آشکارا نمود
 از نهال آن کار همین بار آمد که روز بروز بر شماره
 آن لشکر و اندازه توانائی راجگان افزوده گشت چنانکه
 همه نوشته اند که تا آنروز در هیچ گاه هرگز آنها به پای

داستان ترک‌تازان هند

از هندوستان در کجا فراهم نگشته بود زیرا که فرستادگان
 ابتدای پیدای محمدیان را همه چنین وانمود ساخته بودند
 که این گروه ستمگر هر که دست یابند چه زن و چه
 مرد که از جنگ جان بدر برده باشد یا در جنگ هم
 نیامده باشد او را مانند بندگان دستگیر نموده میان خود
 خرید و فروخت میکنند از خواسته هیچکس نمیگیرند
 هر چه بیابند تالاج بنمایند و نماز خانها و پرستشگاهها را
 ویران میسازند پس در دور کردن همچنان آسیمی که جان
 و خواسته و کیش از بیداش زهار نتوانند یافت اگر
 هر کس هر چه دارد از گنگ و گویا و جنبنده و برجا
 بفروشد و بجان و توان بکوشد بسیار بجا خواهد بود
 از این روی هر کس هر چه توانست داد تا چنانکه زنهار
 بینوا دست بند و گوشوار خود فروختند و زیورهای زین

تغزویان محمود

و سیمین خود را گذاخته بهای آنها را برای سبزه‌ها
سربازان را در ایام فرستادند و مردان توانا دست‌آینه
خود را با ساز جنگ سودا نموده خود را با آرزوی بند
رسانیدند گروه کهر و کوبستانیان آنسان نیز
که بدلیزی نامور بوده‌اند همه روی به پسته کارزار
نهادند محمود با آئینه انبوهی سپاه دشمن بیخ روی
خود را نباشت مگر چون به برتری جایگه بدست آورده
بود پشت‌گرم بود نینخواست یورش برود و جنگ
پیش‌آستی نماید بنده‌ان نیز پامی رزم‌جوی پیش
نهادند سرانجام محمود برای آنکه دشمن را بسوی خود
کشد یکدسته کمانداران لشکر را فرمان داد که بکنای
آردو رفته خشم‌انگیز مردان دشمن بنویسند مگر آنچه از این رفا
بویا شد دشمنان اندیشیده او بود زیرا که تیراندازان

داستان ترکستان میند

بجای آنکه جنگ و گریز نموده دشمن را باهستگی توی
کار آرنده خودنمائی کرده آن پایان نزدیک لشکر دشمن
رفتند که گروه کهنک و کوهستانیان نزدیک سی هزار
تن سر و پا برهنه با گونه گون افزار جنگ و باجستی
و چالاکي شگرف آن لشکرا در میان گرفته از انتخاب
بهره بازوی اردو تاختند و از کنده گزشته ریختند
در سپاه محمود و با شمشیرهای هندی بسیار تیر و کج کارها
خونریز اسب و مرد را چنان تیردستی از پای در آوردند
که در یک چشم همسزدن بشماره چهار هزار تن کشته بر خاک
افتادند چیزی نمانده بود که محمود جای تنی کرده جنگ
را پس اندازد مگر نزدانش یاورسی کرد و تیری بر
پیشانی پیلای که پادشاه دشمن بر آن سوار بود چنان
خورد که زبان بته سرش را برگردانید و پشت بجنگ

رو بگریز نهاد شکران آن رفتار را نشانه شکست خویش
 پنداشته دسته دسته راه خود گرفتند محو چون چنان
 دید نگذاشت پای شکرش از جای در رود آماده کارش
 پهنه جنگ بدست سپاهش افتاد ده هزار تن از مردان
 کاری را دنبال ایشان فرستاد و خود از پی روان شد
 دو برابر آنچه از محمدیان کشته شده بود از هندوان کشت
 تا پنجاب همه جا بدنبال آنان تاخته نگذاشت یکدم آرام
 بیابند خود نیز نیارمید تا همه را مانند برگهای خزان رسید
 که پریشان یا خود در وزیدن حسابی تندباد سخت بر شاخ
 خشک مانده باشند پراکنده و بیکار نمود از این کارها
 چنان آزمایشی بدستش آمد که دشت پوشگی هندوان را
 بدان گونه پاره پاره ساخت که دیگر پیوند پذیر نماند
 چون از هر سو راه آمد و شد آنگهی را براجگان رساند و

داستان ترکازان هند

شهرایشان برست و فراهم جالمی آنها را بهم درخت
دست بتاریج کشود و کار شکست بندی پنج لشکر خود را
بومسیانی یغا درست نمود در آن میان گشسند و
کردند که در نیر کوه هالیای تخانه است که آنرا نکرکوت
مینامند و در همه روی زمین جانی نیست که آنها را
وسیم و گوهر گرد شده باشد که در آنجا از روزگار راجه
بهیم تا کنون فراهم شده است و این همه پرسی گنجینه
گوناگون آن برای آن است که راجه بهیم در زندگی خود
هر چه داشت از زر و گوهر همه را بدانشا و بستاد زیرا که
آن گل زمین پناه جای بسیار درستی بود پس از آن
همه راجگان و بزرگان و توانکران کشورستان را از پرسی
نیر که چسند زیاده آتش از زمینهایش بر می آید آنجا را
بزرگ و پاک شمرده همیشه پسرهای گرانهای خود را پاینده

روانه آنجا کرده اند محمود آهنگ آنجا نمود و چون پنهان
آن رسید سپاه را گزاشته با تنی چند از سرداران و بزرگان
اردوی خود روی به بالا نهاد از آنجا که سپاه نگاهبان
بیاری اندپال رفته بود آن فرخنده جای پاکیزه از سرداران
پاسپان تھی مانده بجز برهمنان نمازی و پرستاران
بتخانه و پرستش کنندگان خاک نشین و جاروب کشان
استانه گزین کسی آنجا نبود که با آن لشکر گران که از
بالا نگاه شان درآمده بود بتواند پایداری نمود دروازه ها
آن کوشک توانگر را کشاده همه روی محمود بر خاک
افتادند و بتخانه را سپرد چاکران او نمودند محمود بفرمود
تا هر چه از سالهای دراز در آن سرزمین پاکیزه انداخته
شده بود همه را پاک بنجانه تاراج نویسان شاهی در آورده
فراگرفتند گویند از چیزهایی که در آن بتخانه محمود رسید

داستان ترک‌تازان هند

هفت صد هزار درست بود پاره نوشته‌اند هفت صد
 من تبریز سامانها تیکه از زر و سیم ساخته شده بود
 دو بیست من زرناب دو هزار من سیم خام و بیست من
 سنگهای گرانبهایی رنگارنگ همچون مروارید و گوهرهای
 زرد و سرخ و سبز و کبود و جز آنها از آنجا گیشش آمد
 پس با سری خوشش و ولی شاد بفرین برگشت
 در سال دیگر بفرمود تا بیرون شهر در فرجایی کشاده خانها
 چوبین بنیاد نهادند و جشنی شبانه برپا کرده همه
 زیر دستاها در آنجا بیهمانی خواندند و آنچه از نعمای آنجا
 برده بود در آنجا نهاده بگردان بنمونه چشمشان را بیدار
 آنها روشن ساخت و پس از سه شبانه روز که در
 پایان خوشی و خرمی بسر میبرد برخی از آن اندوختها را
 به پیشوایان گیشش بخش نموده بازمانده را بگنجوری خسروی سپرد

ستون ششمین

در سال چهار صد و یک تازی و یک هزار و ده قشری ^{سال} و نماند
 هم غور را از محمود سوری گرفته بیفزود و هم ملتان را بکشود
 و ابوالفتح لودی فرماندار آنجا را بند نموده بفسنین برد
 و او را در دژی از کشور خود داشت تا ببرد

چون همه رویدادهای آنسال را پیش هم میگزاریم دانسته
 نمی شود که چیره گی محمود بنور از روی خویشس هنگامی بود
 یا ناگزیری یا زبردستی زیرا که پاره نوشته اند که در همان
 سال چون محمود از غور بملتان شد سپهکشان او
 غرستان را که نزدیک سپهرمه رود مرغاب افتاده و
 پیوسته است بکوستان غور و فرمانده آنجا را شار بینا ^{نند}
 گرفتند و برخی گرفتن غرستان را در سال دیگر و گوی
 در سال چهار صد و سه تازی نوشته اند و غور بر کوهستان

داسمان ترکمانان هند

بلندی است میان بلخ و مرو در خاور می بر است و
 بزنی کوهستان هندوکش که راهی بر بیرون نداشت
 مگر از یک تنگنای دشوار گزار و آباد بود یک تیسر
 افغان که سور نام داشتند اکنون جای شگفتی است که
 پاره نوشته اند آن کشور در سال یک صد و یازده ^{ست}
 سرداران لشکر تازی کشته شدند و مردمش بدست آنها
 کیش محمدی درآمدند و بسیاری نگاهشته اند که چون محمود
 بغریب جنگ و گریز آن گروه را از نشیمن استوار خود بیرون
 کشید و بکشور آنها دست یافت سردار آنها را که محمد سوری
 نام داشت گرفتار کرده آن مردم بدکنش بیگانه کیش را
 بزور شمشیر براه محمدی در آورد دانسته نمی شود
 که اگر آن گروه بیگانه کیش بودند سردار ایشان نام
 خود را محمد سوری از کجا یافت بود و اگر از پیش مسلمان

غزنویان محمود

شده بودند محمود یگانه‌ی چراغان گروه آن‌ها به ستم
 روا داشت که سرور ایشان محمود سوری یا محمود پور سوری
 نگین زهر آلودی که داشت از قنار اندوه بکشد و
 ببرد در جامیک کشور غرجه‌بان را از شار که گرفتار
 سپه‌کشان او گردیده بدرگاه آورده شده بود از آن‌ها
 که بیگانه‌کیش نبود بزر بخرد تا بیداد بر مسلمان نرفته
 باشد پس اگر گرفتن غرجه‌بان در همان سال یا
 سال دیگر بوده جنبش محمود را بنور می‌توان تاگری
 شمرد یا خوابش هنگامی بدینگونه که گرفتن و داشتن
 آن کشور از بیم دستبرد غوریان دشوار بیند یا آنکه
 جای استواری برای بند کردن ابوالفتح لودی
 جز آن سراغ نداشته چه آنچه در آن سختی نیست
 این است که محمود تا غور را بدست آورد در دم ملتانی

داستان ترکمانان میند

رفت و ابوالفتح را گرفته در آنجا فرستاد و او را
 در بهانجا در بند بنهاد تا بمرد و محمد سوری فرمانده
 غور بهمان محمد است که زاوه گان او خانه نقرین را
 پس ازان زیروزیر باختند و درین هم گفتگویی
 نیست که غورستان پس از کشاون غور بدست
 سرداران محمود باز شد و از داشتن آن هر دو جای
 بسی کارهای خراسان و ترکستان باسانی انجام پذیرفت

تأخت هفتم

در تمانیسر که نزدیک رود جنا افتاده تکه بسیار
 باستان بزرگی بوده پر از بهت های بسیار و تپه بزرگی
 از همه در آن برپای بوده یکسوم نام آراسته بگوهرهای
 گوناگون و بدانت بندهوان همراه جهان هستی
 پذیرفت آن بتخانه را خانه خدای دانسته همیشه برادر

نماند و آستانه بوسی پاکدامنان هند و هزارها فرسخ راه
 پیموده خود را بر آن جایگاه پاک میرسانیدند و از آن روی
 که همواره همه توانگران آنگروده مکرنا با دست تهنک
 آن ینموده اند آن تهنکه بزرگ اتھاری گشته بود
 پر از سیم و زر و کانی پر از هر گونه زیور و گوهر
 چون چگونگی آنجا را بیاید تحت محمود گزارش نمودند در
 سال چهارصد و دو تازی و یک هزار و یازده ^{۴۰۲} _{۱۰۱۱}
 فرنگی آهنگ آنجا کرد چون گزارش از کشور پنجاب بود
 و با اندیال در دوستی میگرفت به بیم آنکه مسپاوان
 رگزر لشکرش گردی بروی پیمانی که با او بسته بود
 بنشیند او را از آهنگ خود آگهی داد و فرمود که چند
 تن از کار شناسان بارگاه خود را بار روی گران
 لشکره بفرستد تا همه جا همراه بوده هر سوزمنی که

داستان ترکنازان هند

بته بکشور اوست و نمایند تا از دستبرد لشکر نغزین
 آسوده بماند اندپال جز آنکه بفرمان محمود گردن نهد
 چاره ندید بنگداران را فرمان داد که از هرگونه چیزهای
 خوراکی که اردویی را بدان نیاز افتد همچون گندم
 و برنج و روغن و مانند آنها بشکرگاه محمود فرستاده
 گمشگان خود را نیز روانه نمایند که لشکریان از چیزی
 تنگی نکشند دو هزار سوار نیز بسرکردگی برادر خود
 بچاکری فرستاد و از محمود درخواست نمود که چنانچه
 تمانیسر پستگاه سردشگانی مردم این کشور است اگر چشم
 از تاختن بر آنجا بپوشند و باجی که هر ساله از راجه
 آنجا رسد بسنده فرمایند من نیز بسپاس داری این برداش
 ت به ساله پنجاه لاکه بگیری با دیگر چیزهای پاکیزه بستگی
 خواهم نمود سلطان پاسخ نامده او نگاشت که درخواه آن

غزویان محمود

مهربان پذیرفته نتواند شد زیرا که جنبش ما انگیزت آتشیه
 بمایون ماست بشکستن تاج و برانداختن بت پستی
 از هند و بازیافت پادشاه آن جهان نه تنها بیافتن
 سودهای این جهانی چون این آگهی براجّه تھانمیسریه
 پیکها بسوی راجگان همسایه روان ساخت که محمود
 با سپاهی گران سر ویرانی کشور من دارد اگر شما را
 یاری ننمائید من پایداری نتوانم کرد و پس از من شما
 یک بیک پیمان ترکت از جهای او خواهید شد گزشت
 از فراهی لشکر هند و محمود با سپاهش بر در تھانمیسریه
 شهر را از مردان جنگی تهی دید دست بیغما برکشود
 بتخانها را ویران نمود بتها را بشکست و بت جگ سم
 را با هرچه اندوخت که در بتخانها بود و دو سینه نیر
 برده بعنبرین برد گویند یکی از سنگهای گرانیه

در آن بت کد با یافتند یا کندی بود که سنگینی آن
 ده هزار و هشتصد نخود بود (شت نخود هشتاد و پنج
 یک توله هند است) سلطان خواست که پس
 از انجام کار تھانپیر دہلی را بگیرد مگر بزرگان درگاه
 را ہش را باین گفتار بزوند کہ آن کار ہنگامی
 دست تواند داد کہ دل از رگزر اندپال آہو
 و پنجاب یکبارہ زیر فرمان کار گزاران غنمین
 باشد محمود آزا پسندیدہ بقرنین بازگشت

یورش ہشتم

در آنروز اندپال بہرہ و پسرش کہ جیپال دوم
 پیامیدنش بر جامی پدر تخت لاهور برآمد
 چنین مینماید کہ از باد جوانی بوئی از سرکشی و

غزنویان محمود

به بینی محمود فرا رسید که در سال چهار صد ^{۱۰۳۰} _{۱۰۳۰}
 و چهار تازی و یک هزار و سیصد و فزونی لشکر بلاهور کشید
 جیپال دوم تخت در دژ تندونه که جای استواری
 بود پناه گرفت و چون از انبوهی سپاه محمود آگهی
 یافت ترسیده لشکری در دژ گذاشت و از تخت
 و سامان هر چه توانست برداشت و بدو
 کشمیر گریخت محمود دژ را گرد گرفت و بساز
 باره کشتائی پرداخته کار را بروم دژ تنگ سخت
 لشکر اندرون ز نهار خواسته دژ را دست دادند
 محمود سرداری بر آن گماشته خود روی بکشمیر نهاد
 چون آنجا رسید شنید که جیپال دوم بجای دیگر
 پناهییده پس خواسته بسیاری از آنجای نیز بدست
 آورده بغزنین برگشت

تاختِ نهمین

گویا دره‌های دلکش اندوه فرسا و کریه‌های سبز
خوشنما و مرغزارهای روان افزای آن سرزمین دل
محمود را ربوده بودند یا آنکه چون آنجاگاه مایه نومیایی
او شده بود از دست یافتن بحسب پال دوم -
دیگر پاره در سال چهار صد و شش تازی و یک هزار
۱۰۱۵ و پانزده قزلباشی کینه‌جویی راه نورد سوی
کشمیر شد و در لاکوت را در میان گرفت و از سامان
شهر کشائی آنچه توانست آماده کرده بکار برد مگر کاری از
پیش نبرد از یکسوی لشکر از کشمیر رسید و از
هر سوی سختی زمستان سپاهش را فرو گرفت بانگ
تندی بارنده گی برف راه گزیر را بر بسته بود باز
چاره جز آن ندید که پامی از کارزار پس کشید هنگام

غزویان محمود

بازگشت راه را گم کرد و لشکرش آناپه سختیها کشیدند
 که در همه زندگی نیازموده بودند یکی از داستان غزویان
 فرنگ مینگارو که در آن لشکرکشی کار شگفتی که از قیام
 محمود پدیدار شد همین بود که با زبان اندک بهترین
 باز رسید چه بایستی که خودش و همه سپاهش تباها
 شده باشند

تاخت و هم

اگرچه محمود در دو لشکرکشی گذشته جز آنکه کامیاب نشد و
 تیرهای اندیشه اش همه بسنگ آمد دوچار آسیب باری
 سخت نیز گردید مگر در همان روزها که از کشمیر برگشت
 خوارزم را بخون خواهی شوهر خواهرش که بدست شوهر
 انگیزان کشته شده بود میفرود و اگرچه در چهار سال
 پیش از آن از خلیفه بغداد خواهرش نموده بود که فرمان

داستان ترک‌زبان هند

بخارا و سمرقند و پاره زمینها را که از خاک خراسانست
 بنام او بفرستند و چنین بنامید که بخیر سمرقند فرمان
 دیگر جاها بنام او از بغداد آمده سپرد چاکران او شد
 که نیز در همان دو سال از آن روی که ابلیس خان مرد
 بود و پسرش طغان خان بکار تاتارهای ختن میپرداخت
 با آنکه خودش از خوارزم و در تر نرفت آن اندازه از
 سرب ترکستان بدانش آمد که خاک کشورستانش با
 دریای ماندران پیوست و رود آبی در میان حنا
 روش افتاد با این همه باز اندیشه هند از دلش
 جاسی نمی‌نگرد و میخواست در دل هندوستان
 راهی برای خود و بازماندگانش باز نماید از لشکر
 ترکان نیز دلش آسوده نبود پس آنها را بنوید تاج
 هند همراه گرفته روی بدانشجا آورد چون به هرات رسید

داستان ترکنازان هند

غنوج دران روزگار یکی از شهرهای نامور هندوستان
 بوده و گرچه در گردو بر آن پایتخت های بسیار بزرگ
 میبوده اند مگر از رهگذر آبلهانی و تو انگری هیچ که اعم آنها
 با آن همسری نتوانستند نمود با اینهمه راجه آنها که نهی
 کوره بود بفروتنی از تاخت و تاز لشکر محمود رهائی
 یافت بدینسان که چون در برابر انبوهی سپاه محمود
 تاب ایستادگی در خود ندید بزینهار آمد پاره نوشته اند
 که خودش و نزدیکانش همه بکیش محمدی درآمدند
 و این باید راست باشد زیرا که محمود او را پناه داد
 با او پیمان بست که اگر دشمنی نیز آهنگ او نماید در
 تباهی او انبازی خواهد کرد و پس از سه روز بی آنکه بگردد
 آسیبی بکشور او رسد روی بمیرت نهاد هر دو هم
 که راجه آنها بود و را بنگاه پیمان سپرد بسوق گزینت

تغزونیان محسوس

بنگاهستانان باندازه شست هزار تومان پول و سی نخیر
 پیل پیشکش فرستاده زنهار یافتند آنجا بدژ مهاده
 که بر کناره رود جون و تزویک میرت بود شافت
 راجه آنجا که گل چند میانیدندش از در زنهار در آمده به
 نوازشهای شاهانه برخورد مگر بدبختانه چیزی روی داد
 که هر دو سپاه بهم در آویختند راجه تخت نشان
 و فرزندان را و پس از آن خود را بدست خود گشت
 هشتاد پیل دمان با خواسته بسیار بدست ییماگران
 لشکر افتاده از آنجا آهنگ متر نمود
 متر از آن روی که زاد بوم کرشن بود ایزدی خانه بزرگ
 هندوان بوده و از همه هندوستان مردم براس
 استانه بوسی پرستشگاههای آنجا پنج راههای دور را
 بر خود هموار مینموده اند و از آمد و شد آنها آبادانی آن

داستان ترک‌تازانِ هند

شهر بجائی رسیده بود که از ژانغریگارش میرونت
 فراوانی کاخهای کوهان بنیادهای بلند پایه باستان و
 بت‌خانهای ویرپای آن شهر که از سنگ و گچ ساخته
 و چَر از بهای زرین و سیمین و سنگین گوهر نشان بود
 و در بلندی و استواری بنیاد و نازک کاریهای در و
 دیوار شکفت‌انگیز ره نوردان باریک بین جهان گردیده بود
 پایه برتری آن شده بود بر دیگر شهرهای آباد نادر و
 چنانکه خود محمود در نامه که فخرمانده خرمین نوشت
 آن را بدینگونه سروده بود که درین شهر چهار کاش شایسته
 از سنگ سپید ساخته اند همه چون پیمان دست ایشان
 استوار و بسان کیش راست اندیشان پایدار اگر
 مانند هر یک از آنها را بخواهند در جای دیگر بسازند
 کردار پهل در و رازنای دولت سال بکار برند

و بجز اینها آن مایه بت کده بومی بلند شکوه آباد است
 که شماره آنها کار آسانی نیست
 محمود دست بتاراج آن شهر برکشود و تا بیست روز
 هر چه بود و نبود همه را یغما نمود بتها را بمنبران
 او شکستند بتخانها را آلوده ساختند پنج بت از
 نزد بود که چشمهای شان را از گوهر سرخ نشانده بودند
 و بریکی از آنها گوهر رخشانی یافتند که سنگینیش نه
 هزار و ششصد نخود بوده و بتهایی که از سیم
 خام ساخته بودند کوچک و بزرگ بیش از یک صد بود
 که چون همه را در هم شکستند یک صد و بیست
 شتر از نزد سیم بار شده اگر چه شهر را آتش
 زدند مگر در دیران نمودن بتخانهها و کاخها گفتگویی
 میرود زیرا که پاره نوشته اند از بسکه استوار بودند